



نظریه کارن هورنای - نیازها و گرایش‌های نوروتیک

دکتر هادی سلیمی

عضو هیئت علمی گروه روان‌شناسی و مشاوره دانشگاه هرمزگان

hadisalimi69@gmail.com hadisalimi69@Yahoo.com h.salimi@hormozgan.ac.ir

*استفاده از این فایل برای آموزش، آزاد است و هیچ منعی ندارد.

زندگی نامه هورنای (۱۹۵۲-۱۸۸۵)

■ کارن هورنای یکی دیگر از مخالفان سرسخت فروید بود. او که در خانواده‌های در آلمان متولد شد، از همان ابتدا با چالش‌های عمیق روانی روبرو بود که بعدها در نظریه او منعکس شد. هورنای بر خلاف فروید که نقش زیست‌شناسی را پررنگ می‌دانست، بر نیروهای اجتماعی و فرهنگی در شکل‌گیری شخصیت تأکید داشت. او معتقد بود شخصیت انسان نه توسط غرایز جنسی، بلکه توسط نیاز به امنیت و عشق هدایت می‌شود. او که خود یک فمینیست اولیه بود، به شدت به دیدگاه فروید در مورد زنان (مانند «حسادت به آلت تناسلی مرد») حمله کرد و در مقابل، نظریه «حسادت مردان به توانایی بارداری زنان یا رشک رحم» (Womb Envy) را مطرح نمود.

زندگی نامه هورنای (۱۹۵۲-۱۸۸۵)

■ **فرزند دوم نادیده گرفته شده:** کارن دانیلسن (نام خانوادگی او قبل از ازدواج) در روستایی نزدیک هامبورگ آلمان به دنیا آمد. او فرزند دوم بود و از کودکی به برادر بزرگترش، برنت، که جذاب و باهوش بود، رشک می‌ورزید. اگرچه او در مدرسه از برادرش بهتر بود، اما معتقد بود که والدینش برنت را بیشتر دوست دارند. پدر هورنای کاپیتان کشتی بود با ۵۰ سال سن، شخصیتی خشن، مذهبی و سلطه‌گر داشت. مادرش نیز کاملاً متفاوت و آزاداندیش بود و پنهانی آرزوی مرگ همسرش را داشت. هورنای در خاطرات خود نوشت: «چرا همه چیز زیبا در زمین به من داده شده، اما بالاترین چیز، یعنی عشق، نه؟» این احساس طرد شدن و کمبود محبت، هسته اصلی نظریه هورنای در مورد «اضطراب بنیادین» را شکل داد.

زندگی نامه هورنای (۱۹۵۲-۱۸۸۵)

■ **جستجو برای عشق:** هورنای که از محبت پدر و مادر محروم بود، در نوجوانی و جوانی به شدت به دنبال عشق گشت. در ۱۴ سالگی عاشق معلم خود شد و سال‌ها این دل‌باختگی‌ها ادامه داشت. او در خاطرات خود نوشت که عشق، تنها چیزی است که می‌تواند اضطراب و ناامنی او را به طور موقت از بین ببرد. این جستجوی بی‌پایان برای عشق و امنیت، بعدها در نظریه او به عنوان «نیاز به محبت و تأیید» (یکی از ۱۰ نیاز نوروتیک) ظاهر شد. هورنای صریحاً گفته بود که نظریه او حاصل تلاش برای درک مشکلات خودش بوده است.

زندگی نامه هورنای (۱۹۵۲-۱۸۸۵)

■ **طغیان و خصومت:** تا ۸ سالگی، هورنای دختری مطیع و وابسته بود تا محبت مادرش را جلب کند. اما وقتی دید که این فداکاری‌ها نتیجه نمی‌دهد، تغییر رویه داد. او تصمیم گرفت جاه‌طلب و سرکش شود. او به خود گفت: «اگر نمی‌توانم زیبا باشم، باهوش خواهم بود.» این تغییر رفتار، نمون‌هایی از همان خصومت سرکوب شده‌ای است که بعدها در نظریه خود به عنوان ریشه اضطراب بنیادین معرفی کرد. او بعداً اعتراف کرد که در کودکی چقدر خصومت و خشم در خود جمع کرده بود.

■ **همچنان در جستجوی عشق:** هورنای با وجود شهرت علمی، هرگز دست از جستجوی عشق نکشید. او سه دختر داشت، اما از زندگی مشترک خود ناراضی بود و از احساسات افسردگی، خستگی مزمن، بی‌خوابی و حتی تمایل به مرگ شکایت می‌کرد. او پس از ۱۷ سال از همسرش جدا شد. او روابط عاشقانه متعددی داشت، غالباً با مردانی جوان‌تر (حتی برخی از آنها شاگردانش بودند). وقتی یکی از دوستانش گفت که آیا با یکی از این جوانان ازدواج خواهد کرد، هورنای پاسخ داد: «نمی‌دانم با او ازدواج کنم یا یک سگ اسپانیل بخرم.» او سگ را انتخاب کرد.

زندگی نامه هورنای (۱۹۵۲-۱۸۸۵)

■ **ازدواج و حرفه:** هورنای با وجود مشکلات عاطفی، در مسیر حرفه‌ای خود بسیار موفق بود. او در ۱۲ سالگی تصمیم گرفت دکتر شود و با وجود مخالفت پدر و تبعیض گسترده علیه زنان در پزشکی، وارد دانشگاه شد. او مدرک پزشکی خود را از دانشگاه برلین دریافت کرد. هورنای بعدها به ایالات متحده مهاجرت کرد و در شیکاگو و نیویورک به تدریس و درمان پرداخت. او مؤسس انجمن پیشبرد روانکاوی و مجله آمریکایی روانکاوی بود.

■ **روانکاوی هورنای:** هورنای به دلیل مشکلات روانی خود، تحت درمان یکی از شاگردان وفادار فروید به نام کارل آبراهام قرار گرفت. آبراهام مشکلات او را به «عقده ادیپ» و جذب شدن به سمت مردان قدرتمند نسبت داد. هورنای از این درمان ناراضی بود و معتقد بود روانکاوی فرویدی کمکی به او نمی‌کند. او به خودتحلیلی روی آورد و از آن پس تا پایان عمر، کار بر روی خودش را ادامه داد. در خودتحلیلی، او تحت تأثیر مفاهیم آدلر (مانند جبران حقارت) قرار گرفت و احساس کرد که جاه‌طلبی او برای موفقیت در پزشکی، نوعی «اعتراض مردانه» برای جبران احساس حقارت ناشی از زن بودنش است.

زندگی نامه هورنای (۱۹۵۲-۱۸۸۵)

■ **جستجوی بی وقفه عشق:** هورنای پس از مهاجرت به ایالات متحده نیز جستجوی خود برای عشق و امنیت را ادامه داد. مهم‌ترین رابطه عاشقانه او با اریک فروم، روان‌کاوی که ۱۵ سال از او جوان‌تر بود، شکل گرفت، اما پس از ۲۰ سال با درد عمیقی به پایان رسید. یکی از رویدادهایی که به فروپاشی این رابطه انجامید این بود که هورنای از فروم خواست دخترش ماریان را تحلیل کند؛ فروم به ماریان کمک کرد خصومت خود نسبت به مادرش را بفهمد و این باعث شد ماریان برای اولین بار توانایی رویارویی با مادرش را پیدا کند. جستجوی بی‌وقفه هورنای برای عشق با مردانی جوان‌تر و جوان‌تر ادامه یافت، بسیاری از آنان روان‌کاوهایی بودند که هورنای ناظر آموزش آنان بود. او از ۱۹۳۲ تا ۱۹۵۲ در مؤسسات روان‌کاوی شیکاگو و نیویورک تدریس کرد، بنیانگذار انجمن پیشرفت روان‌کاوی و مؤسسه آمریکایی روان‌کاوی بود و سال‌ها به عنوان مدرس، نویسنده و درمانگری محبوب فعالیت داشت.

نیاز کودکی به ایمنی و امنیت

■ هورنای بر خلاف فروید که مراحل رشد را جهان شمول می دانست، معتقد بود شخصیت تحت تأثیر نیروهای اجتماعی در کودکی شکل می گیرد. محوری ترین مفهوم در کودکی، نیاز به ایمنی است؛ یعنی نیاز به امنیت و رهایی از ترس. اینکه آیا نوزاد احساس امنیت می کند یا نه، کاملاً به رفتار والدین بستگی دارد. مهم ترین عاملی که امنیت کودک را تضعیف می کند، فقدان محبت و عشق واقعی از سوی والدین است. هورنای معتقد بود کودکان می توانند مواردی مانند محرومیت ناگهانی از شیر مادر یا حتی تجربیات جنسی زودرس را تحمل کنند، تا زمانی که احساس کنند خواسته شده و دوست داشته می شوند.

نیاز کودکی به ایمنی و امنیت

■ **روشهای تضعیف امنیت کودک:** والدین از راههای مختلف امنیت کودک را تضعیف کرده و در او خصومت ایجاد می کنند: ترجیح واضح یک فرزند بر دیگری، تنبیه ناعادلانه، رفتارهای دمدمی مزاجانه، قولهایی که عملی نمی شوند، تحقیر و تمسخر، و منزوی کردن کودک از همسالان. هورنای تأکید می کرد که کودکان به راحتی تشخیص می دهند عشق والدین واقعی است یا فقط یک نمایش. ابرازهای دروغین عاطفی به راحتی کودک را فریب نمی دهد.

سرکوب خصومت نسبت به والدین: کودک به دلایل مختلف مجبور است خصومت ناشی از این رفتارها را سرکوب کند: به دلیل درماندگی (کودک کاملاً به والدین وابسته است)، به دلیل ترس (والدین ممکن است تنبیه فیزیکی کنند)، به دلیل نیاز به عشق (حتی عشق قلبی) و یا به دلیل احساس گناه (والدین به کودک القا می کنند که ناسپاس و گناهکار است). هرچه کودک ناتوان تر یا وابسته تر باشد، خصومت بیشتری را سرکوب می کند. این خصومت سرکوب شده، زمینه ساز اصلی اضطراب بنیادین می شود.

اضطراب بنیادین: شالوده روان رنجوری

■ هورنای اضطراب بنیادین (Basic Anxiety) را چنین تعریف می‌کند: «یک احساس فراگیر و رو به رشد از تنهایی و درماندگی در یک جهان خصمانه.» این اضطراب، همان پی (پایه) است که تمام روان رنجوری‌های بعدی بر روی آن بنا می‌شود. احساس اضطراب بنیادین، صرف نظر از شکل ظاهری، برای همه مشابه است: ما احساس می‌کنیم «کوچک، بی‌اهمیت، درمانده، رها شده، در جهانی که در آن سوءاستفاده، فریب، تحقیر و خیانت رایج است.» برای محافظت از خود در برابر این اضطراب، کودک از چهار راهبرد ناخودآگاه استفاده می‌کند.

۱. **جلب محبت:** اولین راهبرد، جلب محبت و عشق از دیگران است. منطق پشت این راهبرد این است: «اگر مرا دوست داشته باشی، به من آسیب نخواهی زد.» فرد برای رسیدن به این هدف، سعی می‌کند هر کاری را که دیگران می‌خواهند انجام دهد، به دیگران رشوه دهد یا حتی آنها را تهدید کند تا محبت خود را ارائه دهند.

اضطراب بنیادین: شالوده روان رنجوری

۲. تسلیم بودن: دومین راهبرد، تسلیم شدن در برابر خواسته‌های دیگران است. این افراد از هر کاری که باعث ناراحتی دیگران شود، اجتناب می‌کنند. آنها جرات انتقاد یا دفاع از خود را ندارند. آنها اغلب خود را «از خود گذشته» و «فداکار» می‌بینند. منطق درونی آنها این است: «اگر تسلیم شوم، به من آسیبی نمی‌رسد.» این شیوه دقیقاً رفتار هورنای در دوران کودکی (تا ۸ سالگی) را توصیف می‌کند.

۳. دستیابی به قدرت: سومین راهبرد، دستیابی به قدرت برای جبران درماندگی است. فرد با کسب قدرت و برتری، به دنبال امنیت می‌گردد. منطق این افراد این است: «اگر قدرت داشته باشم، هیچ کس نمی‌تواند به من آسیب برساند.» این شیوه، رفتار هورنای در نوجوانی (تصمیم به باهوش بودن و دکتر شدن) را توصیف می‌کند.

۴. کناره گیری: چهارمین راهبرد، کناره‌گیری روانی از دیگران است. این افراد به جای درگیری با دیگران، از آنها فاصله می‌گیرند و سعی می‌کنند از نظر عاطفی مستقل شوند. آنها با نادیده گرفتن یا کم‌رنگ کردن نیازهای عاطفی خود، از آسیب دیدن در امان می‌مانند.

اضطراب بنیادین: شالوده روان رنجوری

مکانیسم‌های خودمحافظتی: هورنای چهار مکانیسم خودمحافظتی را مطرح کرد که هدف واحد آنها دفاع در برابر «اضطراب بنیادین» است. این مکانیسم‌ها فرد را به جستجوی امنیت و اطمینان بخشی برمی‌انگیزند، نه شادی یا لذت. به عبارت دیگر، آنها دفاعی در برابر درد هستند نه جستجوی بهزیستی یا خوشبختی. ویژگی دیگر این مکانیسم‌ها قدرت و شدت بالای آنهاست؛ هورنای معتقد بود این مکانیسم‌ها می‌توانند از نیازهای جنسی یا سایر نیازهای فیزیولوژیک قوی‌تر عمل کنند. اگرچه این مکانیسم‌ها اضطراب را کاهش می‌دهند، اما هزینه آن برای فرد معمولاً فقیر شدن شخصیت است. فرد روان‌نژند اغلب بیش از یک مکانیسم را برای جستجوی ایمنی و امنیت به کار می‌گیرد، و ناسازگاری میان آنها می‌تواند زمینه‌ساز مشکلات بیشتری شود. برای مثال، فردی ممکن است همزمان به دنبال کسب قدرت و نیز جلب محبت باشد، یا هم بخواهد تسلیم دیگران شود و هم بر آنها قدرت داشته باشد. چنین ناسازگاری‌هایی قابل حل نیستند و می‌توانند به تعارضات شدیدتری منجر شوند.

نیازهای نوروتیک

هورنای معتقد بود هر یک از این چهار مکانیسم (جلب محبت، تسلیم، قدرت، کناره‌گیری) می‌توانند چنان ثابت و دائمی شوند که به صورت یک نیاز در شخصیت درآیند. او فهرستی از ۱۰ نیاز نوروتیک ارائه داد: ۱. محبت و تأیید، ۲. همسر یا شریک سلطه‌گر، ۳. قدرت، ۴. بهره‌کشی از دیگران، ۵. پرستیژ، ۶. تایید، ۷. موفقیت یا جاه‌طلبی، ۸. خودکارآمدی، ۹. کمال‌طلبی، ۱۰. محدود کردن زندگی به چارچوب‌های محدود. نکته مهم این است که همه ما این نیازها را تا حدی داریم. آنچه آنها را «نوروتیک» می‌کند، تسلیم بودن و جبری بودن آنهاست. روان‌رنجور به گونه‌ای رفتار می‌کند که انگار ارضا کردن آن نیاز، تنها راه حل مشکل است.

نیازهای نورو تیک

هورنای بعداً این ۱۰ نیاز را در سه دسته یا گرایش سازماندهی کرد که نشان‌دهنده نگرش فرد نسبت به خود و دیگران است: حرکت به سمت مردم (کامپلاینت The Compliant Personality)، حرکت علیه مردم (اگرسیو The Aggressive Personality)، و حرکت به دور شدن از مردم (دیتچد The Detached Personality).

حرکت به سمت مردم: این افراد نیاز شدید و مستمر به محبت و تأیید دارند. آنها برای جلب محبت، بسیار ملاحظه‌کار، قدردان، فهمیده و حساس به نیاز دیگران به نظر می‌رسند. آنها خود را ضعیف و درمانده نشان می‌دهند و معتقدند دیگران برتر هستند. آنها هرگونه طرد شدن (حتی خیالی) برایشان ترسناک است. اما جالب اینجاست که در عمق وجود، این افراد خصومت شدیدی را سرکوب کرده‌اند؛ خصومتی که در رفتار ظاهری آنها (مهربانی افراطی) دیده نمی‌شود.

نیازهای نورو تیک

حرکت علیه مردم: این افراد جهان را به صورت یک جنگل می بینند که در آن فقط افراد قوی و حيله گر زنده می مانند. آنها سعی می کنند بر دیگران تسلط پیدا کنند و هیچ ترسی از طرد شدن ندارند. آنها سخت کار می کنند تا بهترین شوند و از طریق موفقیت و شناخت اجتماعی، احساس برتری خود را تأیید کنند. این افراد نیز مانند نوع کامپلاینت، عمیقاً ناامن، مضطرب و خصومت آمیز هستند، اما این احساسات را در پس نقاب قدرت و خشونت پنهان می کنند.

حرکت به دور شدن از مردم: این افراد به شدت به حریم خصوصی نیاز دارند. آنها باید از نظر عاطفی از دیگران فاصله بگیرند و عاشق تنها بودن هستند. آنها از هرگونه تعهد بلندمدت (ازدواج، رهن خانه، حتی بستن کراوات!) گریزانند. آنها احساس می کنند منحصر به فرد هستند و نیازی به رقابت ندارند. آنها احساسات خود (به ویژه عشق و نفرت) را سرکوب می کنند و به عقل و منطق خود تکیه می کنند.

نیازهای نوروتیک

■ در افراد نوروتیک، یکی از این سه گرایش غالب است. این گرایش غالب، روش اصلی فرد برای کنترل اضطراب بنیادین است. دو گرایش دیگر سرکوب می‌شوند، اما همچنان وجود دارند و فشار می‌آورند. این سرکوب، خود منبع تعارض جدید می‌شود.

■ هورنای تعارض را «ناسازگاری پایه‌ای سه گرایش نوروتیک» تعریف کرد. در افراد عادی، هر سه گرایش وجود دارد اما فرد انعطاف‌پذیر است و بسته به موقعیت، می‌تواند از یکی از آنها استفاده کند. اما در افراد نوروتیک، تضاد بسیار شدید است؛ آنها در همه موقعیت‌ها یکسان و خشک رفتار می‌کنند و نمی‌توانند بین این سه گرایش جا به جا شوند.

تصویر آرمانی از خود

■ هورنای معتقد بود همه ما (اعم از عادی و نوروتیک) تصویری از خود می‌سازیم. در افراد عادی، این تصویر بر اساس ارزیابی واقع‌بینانه از توانایی‌ها، نقاط قوت و ضعف است. این تصویر واقع‌بینانه، یکپارچگی و جهتی به شخصیت می‌دهد. اما در افراد نوروتیک، به دلیل تعارضات درونی، تصویر آرمانی از خود (The Idealized Self-Image) بر اساس یک خیال‌واهی و دست‌نیافتنی از کمال مطلق ساخته می‌شود.

■ **استبداد باید‌ها:** برای رسیدن به این تصویر آرمانی غیرواقعی، افراد نوروتیک درگیر چیزی می‌شوند که هورنای «استبداد باید‌ها» (Tyranny of the Shoulds) می‌نامد. آنها به خود می‌گویند «من باید بهترین دانش‌آموز/همسر/والد/کارمند/دوست باشم». آنها خود واقعی خود را انکار می‌کنند و سعی می‌کنند به آنچه «فکر می‌کنند باید باشند» تبدیل شوند. از آنجایی که رسیدن به کمال مطلق غیرممکن است، آنها محکوم به شکست هستند و در نهایت به تنفر از خود دچار می‌شوند.

تصویر آرمانی از خود

■ **تصویر خود در فرد نوروتیک:** فرد نوروتیک با وجود غیرواقعی بودن، کاملاً به تصویر آرمانی خود باور دارد و آن را واقعی می‌پندارد. این تصویر واهی، برخلاف تصویر واقع‌گرایانه که انعطاف‌پذیر و پویا است، ایستا، خشک و غیرقابل تغییر است. این تصویر واهی نه تنها مشکل را حل نمی‌کند، بلکه خود به یک عنصر جدید در تعارضات درونی تبدیل می‌شود. هورنای می‌گوید تصویر ذهنی نوروتیک مثل خانه‌ای پر از دینامیت است که همیشه در آستانه انفجار است.

■ **بیرونی سازی:** یکی از روش‌هایی که افراد نوروتیک برای دفاع در برابر تعارض ناشی از فاصله بین «خود واقعی» و «تصویر آرمانی» استفاده می‌کنند، بیرونی‌سازی است. یعنی آنها تعارضات درونی خود را به دنیای بیرون فرافکنی می‌کنند. مثلاً فردی که از خودش متنفر است، این تنفر را به دیگران نسبت می‌دهد و احساس می‌کند دیگران از او متنفرند. این مکانیسم به طور موقت اضطراب را کاهش می‌دهد اما فاصله بین خود واقعی و آرمانی را کم نمی‌کند.

روانشناسی زنانه

■ هورنای یکی از نخستین زنانی بود که به نقد دیدگاه فروید در مورد زنان پرداخت. او در سال ۱۹۲۲ در کنگره بین‌المللی روانکاوی در برلین (که فروید ریاست آن را بر عهده داشت) مقاله‌ای در این زمینه ارائه کرد.

■ **رَشکِ رحم:** هورنای در مقابل «حسادت به آلت تناسلی مرد؛ رشکِ آلت» (Penis Envy) فروید، نظریه «رشکِ رحم» را مطرح کرد. او معتقد بود مردان به زنان به خاطر توانایی‌شان در بارداری و مادر شدن حسادت می‌کنند. این حسادت در مردان باعث می‌شود که در طول تاریخ با تحقیر و سرکوب زنان، این احساس ناخودآگاه را جبران کنند. زنان در جوامع مردسالار احساس حقارت می‌کنند، نه به خاطر زیست‌شناسی، بلکه به خاطر قرن‌ها تبعیض اجتماعی و فرهنگی.

روانشناسی زنانه

■ **گریز از زنانگی:** هورنای معتقد بود برخی از زنان در نتیجه این احساس حقارت، ممکن است ناخودآگاه زنانگی خود را انکار کنند و آرزوی مرد بودن داشته باشند. او این پدیده را «گریز از زنانگی» نامید. این وضعیت می‌تواند به بازداری‌های جنسی و بی‌اعتمادی به مردان منجر شود، زیرا این زنان رابطه جنسی را تهدیدی برای بدن خود می‌بینند.

■ **عقده ادیپ:** هورنای عقده ادیپ را انکار نکرد، اما آن را تعارضی جنسی نمی‌دانست. از نظر او، آنچه فروید «عقده ادیپ» می‌نامد، در واقع تعارض بین وابستگی به والدین و خصومت نسبت به آنها است. کودک به والدین وابسته است (برای بقا)، اما از رفتارهای خصمانه آنها رنج می‌برد، بنابراین خصومت خود را سرکوب می‌کند و این وضعیت شبیه همان چیزی می‌شود که فروید عقده ادیپ می‌نامید. بنابراین، این تعارض ماهیت جنسی ندارد، بلکه اجتماعی است.

روانشناسی زنانه

■ **صحبت فروید در مورد هورنای:** فروید مستقیماً به هورنای پاسخ نداد، اما در اشاره‌ای پوشیده به او نوشت: «اگر یک روانکاو زن به اندازه کافی به شدت آرزوی خود برای داشتن آلت تناسلی متقاعد نشده باشد، به این عامل در بیمارانش اهمیت لازم را نخواهد داد.» فروید در ملاقات خصوصی درباره هورنای گفته بود: «او توانا است، اما بدخواه.» هورنای نیز از نادیده گرفته شدنش توسط فروید آزرده و تلخ بود.

■ **مادری یا حرفه:** هورنای به عنوان یک فمینیست، به تعارضات روانی زنان در انتخاب بین نقش سنتی (همسری و مادری) و نقش مدرن (اشتغال و استقلال) اشاره کرد. او معتقد بود این دو نقش متناقض، زنان مدرن را دچار سردرگمی می‌کند. هورنای خود مسیر شغلی را انتخاب کرد و به موفقیت رسید، اما تا پایان عمر در جستجوی عشق و امنیت بود. این تعارض هنوز هم برای بسیاری از زنان در قرن ۲۱ یک چالش جدی است.

روانشناسی زنانه

■ **تأثیرات فرهنگی بر روانشناسی زنانه:** هورنای معتقد بود روانشناسی زنانه در فرهنگ‌های مختلف متفاوت است. او نوشت: «زن آمریکایی با زن آلمانی متفاوت است. زن جامعه‌پسند نیویورکی با زن کشاورز در آیداهو فرق دارد. شرایط خاص فرهنگی، ویژگی‌ها و توانایی‌های خاصی را در زنان ایجاد می‌کند، درست مثل مردان.» او مثال جامعه سنتی چین را آورد که در آن زنان باید مطیع، ساکت و در خانه محبوس بودند و جاه‌طلبی در آنها یک صفت شیطانی محسوب می‌شد.

پرسش‌هایی درباره ماهیت انسان

تصویر هورنای از ماهیت انسان به مراتب خوش‌بینانه‌تر از تصویر فروید است. یکی از دلایل خوش‌بینی او این باور بود که نیروهای زیستی ما را به تعارض، اضطراب، روان‌نژندی یا جهان‌شمولی در شخصیت محکوم نمی‌کنند. از نظر هورنای، هر انسان منحصر به فرد است. رفتار روان‌نژند، در صورت بروز، ناشی از نیروهای اجتماعی در دوران کودکی است. رابطه والد-کودک یا نیاز کودک به ایمنی را ارضا می‌کند یا آن را ناکام می‌گذارد. اگر این نیاز ناکام بماند، نتیجه رفتار روان‌نژندی است. اگر کودکان با عشق، پذیرش و اعتماد پرورش یابند، می‌توان از روان‌نژندی‌ها و تعارضات جلوگیری کرد. هر یک از ما دارای استعداد ذاتی برای خودشکوفایی هستیم و این هدف نهایی و ضروری زندگی ماست. توانایی‌ها و استعدادهای درونی ما به همان اندازه طبیعی و اجتناب‌ناپذیر شکوفا می‌شوند که یک بلوط به درخت بلوط تبدیل می‌شود. تنها چیزی که می‌تواند رشد ما را مختل کند، ناکامی نیاز به ایمنی و امنیت در کودکی است. هورنای همچنین معتقد بود ما ظرفیت شکل‌دهی آگاهانه و تغییر شخصیت خود را داریم و تجربیات بزرگسالی به اندازه تجربیات کودکی مهم هستند. او چنان به ظرفیت خودشکوفایی انسان ایمان داشت که در کار درمانی و زندگی شخصی خود بر خودکاوی تأکید کرد و در بحث جبرگرایی در برابر اراده آزاد، طرفدار اراده آزاد بود.

ارزیابی در نظریه هورنای

■ هورنای از روش‌های ارتباطی و مشارکتی با بیمار استفاده می‌کند. او معتقد بود رابطه تحلیلگر و بیمار باید یک «همکاری صمیمانه» باشد. او از کاناپه فقط برای برخی بیماران استفاده می‌کرد و اجازه می‌داد بیمار هر طور راحت است بنشیند یا راه برود.

■ هورنای برخلاف فروید که به دنبال ناخودآگاه بود، از تداعی آزاد برای کشف واکنش‌های عاطفی فعلی بیمار نسبت به درمانگر استفاده می‌کرد. او معتقد بود بیماران به راحتی می‌توانند حقایق را تحریف کنند، بنابراین روی احساسات قابل مشاهده فعلی تمرکز می‌کرد.

■ هورنای نیز از رویاها استفاده می‌کرد، اما معتقد بود رویاها تلاش برای حل مسئله (چه سازنده و چه مخرب) هستند و «امن‌ترین سرنخ برای درک رویا، احساسات بیمار در داخل خود رویاست.»

ارزیابی در نظریه هورنای

- اگرچه هورنای از آزمون استفاده نمی‌کرد، روانشناسان بعدی ابزارهایی بر اساس نظریه او ساختند. پرشنامه CAD برای سنجش سه گرایش کامپلاینت، آگرسیو و دیتچد ساخته شد. همچنین شاخص تیپ هورنای-کولریج (HCTI) برای سنجش همین سه گرایش در کودکان و بزرگسالان به کار می‌رود. تحقیقات نشان داده است که مردان در مقیاس‌های پرخاشگری و گوشه‌گیری و زنان در مقیاس کامپلاینت نمره بالاتری دارند.

پژوهش در نظریه هورنای

■ هورنای نیز مانند فروید از مطالعه موردی استفاده کرد و در معرض همان انتقادات (عدم تکرارپذیری، عدم یادداشت‌برداری دقیق) قرار دارد.

■ گرایش‌های نورووتیک: پژوهش‌های طولی نشان داده است که کودکان پرخاشگر (حرکت علیه مردم) در بزرگسالی نیز پرخاشگر باقی می‌مانند و دچار افت شغلی و طلاق می‌شوند. همچنین دانشجویانی که به سمت حرفه‌های کمک‌کننده (پرستاری، مددکاری) می‌روند نمره کامپلاینت بالاتری دارند و دانشجویان بازرگانی نمره پرخاشگری بالاتری کسب می‌کنند.

■ روانشناسی زنانه: پژوهش‌های بعدی دیدگاه هورنای را تأیید کرده است که احساس حقارت زنان ریشه در فرهنگ دارد نه زیست‌شناسی. محققان نشان داده‌اند که تصویر بدن زنان و رشد «فراخود» (سوپرایگو) آنها تفاوت معناداری با مردان ندارد.

■ استبداد بایدها: پژوهش‌ها نشان داده است افرادی که کارها را به خاطر "علاقه" انجام می‌دهند (و نه به خاطر "باید")، رضایت بیشتری از زندگی دارند.

پژوهش در نظریه هورنای

■ رقابت نورووتیک: هورنای رقابت نورووتیک را به عنوان «نیاز بی‌رویه به برنده شدن به هر قیمتی» تعریف کرد. محققان مقیاس نگرش فوق‌رقابتی (HCA) و پرسشنامه رقابت نورووتیک (NCI) را برای سنجش این مفهوم ساخته‌اند. افراد دارای نمره بالا در این آزمون‌ها، اغلب خودشیفته، نورووتیک، مستبد، بی‌اعتماد و دارای عزت نفس پایین هستند. همچنین مشخص شد که نمره رقابت نورووتیک در دانشجویان آمریکایی بالاتر از دانشجویان هلندی است، که نشان‌دهنده تأثیر فرهنگ است.

ملاحظات بر نظریه هورنای

■ نقاط قوت: اگرچه کمک‌های هورنای قابل توجه است، اما در روان‌شناسی به اندازه فروید، یونگ و آدلر شناخته شده و به رسمیت شناخته نشده است. با این حال، آثار او دنبال‌کنندگان عمومی زیادی جلب کرد که بخشی از آن به دلیل ویژگی‌های شخصی او بود: هورنای دارای فضایی از یکپارچگی، یقین، تعهد کامل و اعتقاد راسخ به ارزشمند بودن ایده‌هایش بود. این ویژگی‌ها در کتاب‌های او که به سبکی قابل فهم برای افراد بدون آموزش تخصصی تحلیل روانی نوشته شده‌اند نیز مشهود است. نظریه او جذابیتی مبتنی بر عقل سلیم دارد و برای بسیاری از افراد در مورد شخصیت خودشان یا یکی از بستگان یا دوستانشان قابل کاربرد به نظر می‌رسد. ایده‌های هورنای ممکن است برای مشکلات ذاتی در فرهنگ امروز آمریکا مرتبط‌تر از ایده‌های فروید، یونگ یا آدلر باشد. بسیاری از پژوهشگران شخصیت، مفهوم گرایش‌های روان‌نژند هورنای را راهی ارزشمند برای طبقه‌بندی رفتارهای انحرافی می‌دانند. همچنین تأکید او بر عزت نفس، نیاز به ایمنی و امنیت، نقش اضطراب بنیادین و اهمیت تصویر آرمانی از خود مورد پذیرش دیگران قرار گرفته است. کار او تأثیر قابل توجهی بر نظریه‌های شخصیت اریک اریکسون و آبراهام مزلو گذاشت؛ مزلو از مفهوم خود واقعی و خودشکوفایی او استفاده کرد و مفهوم اضطراب بنیادین هورنای مشابه مفهوم بی‌اعتمادی بنیادین اریکسون است.

ملاحظات بر نظریه هورنای

■ نقاط ضعف: اگرچه هورنای در سنت روان‌کاوی ارتدوکس فرویدی آموزش دیده بود و برای فروید به خاطر فراهم کردن پایه و ابزار کارش احترام قائل بود، نظریه او از جهات متعددی از روان‌کاوی فاصله گرفت. به‌طور قابل پیش‌بینی، او انتقادات زیادی از کسانی که همچنان به موضع فروید پایبند بودند دریافت کرد. از نظر فرویدی‌ها، انکار اهمیت غرایز زیستی از سوی هورنای و کاهش تأکید او بر تمایلات جنسی و ناخودآگاه، نقاط ضعف آشکاری بودند. نظریه شخصیت هورنای همچنین از این جهت مورد نقد قرار گرفته که به‌طور کامل یا منسجمی به اندازه نظریه فروید توسعه نیافته است. برخی معتقدند از آنجا که مدل فروید به شکلی ظریف و دقیق ساخته شده بود، بهتر بود هورنای آن را کاملاً رد کند و از نو شروع نماید تا اینکه تلاش کند آن را در جهتی متفاوت بازسازی کند. نقد دیگر این است که مشاهده‌ها و تفسیرهای او بیش از حد تحت تأثیر فرهنگ طبقه متوسط آمریکایی قرار داشت که او بیشتر نظریه‌اش را در آن فرهنگ توسعه داد. البته، همانطور که دیده‌ایم و در سراسر کتاب خواهیم دید، همه نظریه‌پردازان شخصیت تحت تأثیر طبقه، فرهنگ و زمانه‌ای هستند که در آن کار کرده‌اند.

ملاحظات بر نظریه هورنای

■ تجدید علاقه به ایده‌های هورنای: با شروع جنبش فمینیستی در دهه ۱۹۶۰، آثار هورنای دوباره محبوب شد. نوشته‌های او درباره روانشناسی زنان، مهم‌ترین و ماندگارترین سهم او محسوب می‌شود. امروزه کلینیک کارن هورنای در نیویورک به درمان افراد با هزینه کم ادامه می‌دهد و مجله آمریکایی روانکاوی همچنان منتشر می‌شود.

دعای پایانی

پروردگارا! به من آرامشی عطا فرما تا بپذیرم آنچه را که نمی توانم تغییر دهم و شهامتی، تا تغییر دهم آنچه را که می توانم و بینشی تا تفاوت این دو را بدانم؛



مرا فهم ده، تا متوقع نباشم دنیا و مردم آن مطابق میل من رفتار کنند؛

خدایا! به من زیستنی عطا کن که در لحظه مرگ، بر بی ثمری لحظاتی که برای زیستن گذشته است، حسرت نخورم و مردنی عطا کن که بر بیهودگی اش، سوگوار نباشم....

و بگذار تا آن را، خود انتخاب کنم، اما آن چنان که تو دوست داری!